

نهی از طاغوت

در بوته‌ی نقد و تحلیل روایی

نجم الدین طبسی

اشاره: برخی، چنین می‌اندیشند که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نباید قیام کرد و نهضتی اصلاحی به راه انداخت و آن کس که انقلاب کند، طاغوت است.

اینان، برای اثبات عقیده‌ی خویش، به چند روایت که از قیام پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نهی کرده است، تمسک می‌کنند. نوشتار حاضر، نقد و بررسی روایی و دلالی این چند حدیث برای اثبات نادرستی چنین اندیشه‌ای است.

گاهی شنیده می‌شود که مذاق شرع، خودداری از هرگونه تحرّکی علیه حکّام ظالم و تا بیش از ظهور امام زمان علیه السلام است. برخی، به روایاتی هم در این باره استناد می‌کنند، و در نتیجه، به شدت، با هرگونه ندای عدالت خواهانه مخالفت می‌کنند و آن را طاغوت می‌نامند، و بدین گونه، سکوت خود را توجیه می‌کنند. ما، بر آن شدیدم تار روایات مورد نظر را بررسی سندی و دلالی کنیم.

مرحوم حرّ عاملی در کتاب گران سنگ خود وسائل الشیعه، در کتاب جهاد، این روایات

را در یک باب آورده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب حکم الخروج بالسیف قبل قیام القائم علیہ السلام». همان طور که ملاحظه می فرمایید، ایشان فتوا و نظر بداده است؛ زیرا، اگر نظری داشت می فرمود: «وجوب الخروج» یا «حرمة الخروج» و...، چنانچه در ابواب دیگر نظر و فتوا داده اند. ما، به دو روایت که عمدۀ و مهم‌ترین آنان است، از منابع اصلی، اشاره و

بحث می کنیم:

روايت يكم:

علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد بن عیسیٰ، عن ریعی، رفعه عن علی بن الحسین علیہ السلام قال:

«وَاللَّهِ! لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مَّنْ قَبْلَ خَرْجِ الْقَائِمِ عَلِيِّهِ السَّلَامُ إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ مَثَلَ فَرَخٍ طَارَ مِنْ وَكْرَهٖ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيْ جَنَاحَاهُ، فَأَخْذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا بِهِ».^۱

به خدا سوگند! احدی از ما، پیش از خروج حضرت قائم علیہ السلام خروج نمی کند، مگر این که همانند جوجه پرنده‌ای باشد که پیش از آن که بال و پر او ردیف شود، از لانه‌ی خود بیرون زده و پرواز کند. البته به زمین می افتد آن را گرفته و کودکان ابزار بازی و سرگرمی خود قرار می دهند.^۲

این روایت، مرسل است. «ریعی»، ریعی بن عبدالله بن الجارود است. او، هر چند ثقه است، ولی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام است و از نظر طبقه و سال، نمی تواند بدون واسطه، از امام زین العابدین علیہ السلام حدیث نقل کند.^۳ مرحوم مجلسی از این روایت، به عنوان «مرفوع» یاد کرده است.^۴ واضح است که «مرفوع»، از اقسام «مرسل» است. البته، این روایت را، نعمانی، با اندک تغییری، از امام باقر علیہ السلام با سند دیگری نقل کرده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْجُعْفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُتَّشِّنِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدِ الْجَهْنَمِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیہ السلام قال: مَثَلُ خَرْجِ الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ كَخَرْجِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مَثَلُ مَنْ

أنظر

خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيامِ الْقَائِمِ مُثْلِ فَرَخٍ طَارٍ فَوْقَ مَنْ وَكَرَهَ فَتَلَاعَبَ
بِهِ الصَّبِيَانُ.^۵

خروج حضرت قائم ما اهل بیت، مانند خروج حضرت رسول الله ﷺ است. و مثال کسی که از ما اهل بیت، قبل از قیام حضرت قائم علیہ السلام خروج کند، مثال جوجه پرنده‌ای است که از لانه‌ی خود به پرواز درآید و مورد سرگرمی کودکان می‌شود.^۶

اوّلاً سند این روایت هم مورد اشکال است؛ زیرا، اوّلاً، چند نفری از رجال آن، مجھول و یا مهمل هستند، همانند احمد بن علی جعفی و محمد بن مثنی حضرمی و عثمان بن زید جهنه‌ی.^۷

ثانیاً، جعفر بن محمد بن مالک، (جعفر بن محمد فزاری) به تصریح نجاشی، ضعیف الحدیث و فاسد المذهب است. ابن الغضائیری می‌گوید: کذاب، مترونک الحدیث جملةً. و کان فی مذهبہ ارتفاع۔ یروی عن الضعفاء و المجاهيل و کل عیوب الضعفاء مجتمعة فیه؟^۸ ایشان، دروغگو است و تمامی احادیث او مورد اعراض و بی‌اعتنایی است. در عقیده‌ی او، غلو است. یعنی او، از ضعفا و مجھولان روایت می‌کند. تمامی عیوب‌های افراد ضعیف، در او جمع شده است.

بالاخره، بزرگانی مانند ابن الولید، ابن نوح، مرحوم صدق، ایشان را تضعیف کرده‌اند، هر چند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم، ایشان را توثیق کرده‌اند، ولی چون با تضعیف‌های قبل تعارض دارد، نمی‌توان حکم به وثاقت او کرد، مرحوم خویی، صریحاً، این مطلب را فرموده‌اند.^۹

بنا بر این، این طریق نیز مورد اشکال جدی است و قابل اعتماد نیست. مرحوم تستری نیز می‌فرماید: «این شخص، مورد اختلاف است و جارح، در اینجا، مقدم است.^۹

دلالت و توجیه روایت

ا شاید، این روایت، در مقام خبر دادن از یک امر غیبی باشد؛ یعنی، امام علیہ السلام طبق علمی

(إخبار غیبی) که دارد، می‌فرماید، قیام‌های قبل از ظهرور، به هدف نمی‌رسد، هر چند ممکن است آثار مثبت و مطلوب بر آن مترتب بشود. بنابراین، مقصود، از روایت، این نیست که قیام‌ها را تخطئه کند و آن را مورد تأیید قرار ندهد. چه گونه این معنا را امام قصد کرده باشد و حال آن که قیام زید شهید و قیام مختار و از همه درخشان‌تر، قیام سید الشهداء علیه السلام اتفاق افتاد و مواضع ائمه اطهار علیهم السلام در باره‌ی آن، کاملاً، مثبت بود؟!

۲ روایاتی داریم که امام معصوم، در مقام تشویق به قیام علیه حکام جور، می‌فرماید: «مخارج خانواده‌ی قیام‌کنندگان را بر عهده می‌گیرم.»

ابن ادریس، در سرائر آورده است:

عن کتاب أحمد بن محمد بن سیار، أبي عبدالله السیاري، عن رجل، قال: ذكر بين يدى أبي عبدالله علیه السلام من خرج من آل محمد علیهم السلام فقال:

«لازال أنا و شيعتي بخير ما خرج الخارجي من آل محمد علیهم السلام ولو ددت لأنّ
الخارجي من آل محمد خرج و على نفقة عياله.»^{۱۰}

هنگامی که در محضر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سخن از قیام و انقلابیان از آل محمد علیهم السلام به میان آمد، ایشان فرمود: «من و شیعیان من، در خیر سلامت خواهند بود، تا زمانی که کسی از ما، علیه اینان قیام کند و آرزو دارم که یکی از آل محمد علیهم السلام خروج کند و مخارج اهل و عیال او را، من، بر عهده بگیرم.»

البته، دو اشکال به این روایت وارد می‌شود:

اولاً، این روایت، مرسل است و «عن رجل» دارد. راوی این حدیث، یعنی «سیاری»، فاسد المذهب و کثیر المراسيل و مجفوّ الروایة است. نجاشی^{۱۱}، به این نکته، اشاره کرده است. ابن الغضائري هم او را ضعیف و غالی و متھالک شمرده است، هر چند، نظرمان نسبت به تضعیفات کتاب ابن الغضائري منفی است. از طرفی، بعضی، مانند مرحوم حاجی نوری، تلاش در توثیق این شخص دارد. او، این نکته را که کلینی از او زیاد روایت نقل

می‌کند، دلیل بر وثاقت گرفته است.^{۱۲}

ثانیاً، این روایت نیز در مقام تأیید تمامی قیام‌ها نیست، بلکه اشاره به واقعیّتی دارد و

آن، این که نتیجه‌ی این قیام‌ها، این است که ذهن حکومت وقت، متوجه آنان می‌شود، و آزار و فشار بر ائمه علیهم السلام و شیعیان، کم‌تر می‌شود.

این اشکال، خالی از تأمل نیست، زیرا، امام تعبیر، «الخارجی منا» کرده و اگر نص در تأیید نباشد، قطعاً، ظهور خواهد داشت.

۳ این روایت کلینی و نعمانی به قیام فاطمی‌ها در افریقا و پیروزی آنان و به دست گرفتن زمام حکومت و هم نیز قیام بعضی از علویان در یمن و ایران، مورد نقض است. بنا بر این، این اخبار غیبی و پیشگویی، مورد نقض و اشکال است. از این اشکال، پاسخ‌هایی داده شده است:

الف) این پیشگویی، حمل بر غالب می‌شود؛ یعنی، نوع قیام‌ها، به هدف نمی‌رسند و منافات با به هدف رسیدن بعضی از قیام‌ها ندارد.

ب) این نقض‌ها، وارد نیست، زیرا، تمامی بلاد را تسخیر و تصرف نکردند!

ج) ایشان، علوی نبودند. بعضی از مورخان بدان اشاره کرده‌اند.^{۱۳}

البته پاسخ سوم، وارد نیست، زیرا، این معنا (علوی نبودن) زاییده‌ی تبلیغات دستگاه عباسی‌ها بوده و می‌خواستند چنین وانمود کنند که ایشان ربطی به اهل بیت پیامبر ﷺ ندارند، تا بدین طریق، افکار عمومی را علیه خود نشورانند. و ذهن مردم متوجه آنان نشود.

پاسخ دوم نیز وارد نیست؛ چون، روایت نهی از قیام، سخن از تسلط بر تمامی نقاط جهان به میان نیاورده است. اما پاسخ «الف»، شاید مقبول و بدون اشکال باشد.

۴- مراد از «أحد منا» که در روایت آمده، قیام یکی از ائمه طاهرين علیهم السلام است. این، در واقع، پاسخ به اصرار بعضی از شیعیان به ائمه طاهرين علیهم السلام برای قیام علیه حکومت است و امام علیهم السلام در پاسخ می‌فرماید: «قیام ما، قبل ظهور حضرت قائم، با توجه به نبودن نفرات و سلاح، توفیقی در بر ندارد». برای مثال، به یک نمونه‌ی تاریخی اشاره می‌کنیم.

مأمون رقی می‌گوید:



خدمت حضرت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ناگهان، سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر امام سلام کرد و گوشاهی نشست، سپس عرض کرد: «یابن رسول الله: لکم الرأفة و الرحمة و أنتم أهل بيت الإمامة. ما الذي يمنعك أن يكون لكَ حق تقدُّع عنه؟»؛ شما اهل بيت، سزاوار پیشوایی و امامت هستید، چه چیز مانع می‌شود که از حق خود دفاع نکنید، و حال آن که صد هزار مسلح پیرو دارید که در رکاب شما آمده‌ی جان نثاری هستند؟ حضرت فرمود: «بنشین». سپس دستور داد تنور را روشن کردند. به او فرمان داد، تا وارد تنور شود و میان شعله‌های آن بنشینند. خراسانی، عذر آورد و عرض کرد: «ای سید من، آقای من! مرا در آتش، معذب مگردان و مرا ببخش و از آن چه گفتم، معاف دار.» حضرت، او را معاف داشت. در این میان، هارون مکی یکی از یاران حضرت، در حالی که کفش خود را به دست گرفته بود، وارد شد و به حضرت عرض سلام کرد.

حضرت به او فرمود: «ألق النعل من يدك، و اجلس في التنور؛ كفش خود را رها کن و وارد تنور شو و آنجا بنشین.» او هم اطاعت کرده و فوراً وارد تنور شد و در آن نشست.

حضرت، به سخن خود با آن خراسانی ادامه داد و اوضاع آن جا، خطه‌ی خراسان، را چنان برای خراسانی تشریح می‌کرد، گویا حضرت در آن جا بوده است. سپس به آن شخص فرمود: «قم يا خراسانی و انظر ما في التنور؛ بريخیز و به داخل تنور نگاه بینداز.»

آن شخص می‌گوید: «چون به داخل تنور نگاه انداختم، او را صحیح و سالم دیدم، در حالی که راحت در آن جا نشسته! او، سپس از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد.»

امام، به خراسانی فرمود: «کم تجد بخراسان مثل هذا؟ چند نفر همانند این شخص هارون مکی در خراسان یافت می‌شود؟». عرض کرد: «به خدا سوگند حتی یک نفر هم نیست.» حضرت فرمود: «أَمَا إِنَّا لَا نخْرُج فِي زَمَانٍ لَا نجِد فِيهِ خَمْسَةَ مَعَاصِدِينَ لَنَا. نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ^{۱۴}؛ زَمَانِيَّ كَهْ بِنْجَ نَفْرَ يَاورَ نَدَاشْتَه

باشیم، هرگز خروج نمی‌کنیم. ما، بهتر از شما می‌دانیم که چه زمانی قیام کنیم.»
بنابراین، هیچ بعید نیست که این سخن روایات، ناظر به این گونه جریانات و پاسخ این
گونه افراد باشند.

۵ بعضی از اعلام، به طور قطع، مدعی شدند که این روایات، از جعلیات بنی امیه و بنی
عباس است و انگیزه‌ی آنان، بازداشت علویان از قیام و خروج علیه حکام است.^{۱۵} البته به
عنوان احتمال، می‌توان آن را پذیرفت، چون، جعل احادیث از سوی حکام، بالاخص
امویان، امری عادی و شایع بوده است، ولی ادعای قطع و یقین، مشکل است.

روایت دوم

محمد بن یحیی، عن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عن الحسِينِ بْنِ سَعِيدٍ، عن حَمَّادَ بْنِ عَيْسَى، عن
الحسِينِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عن أَبِي بَصِيرٍ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ظَاهِلًا قالَ:
«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ، فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ.»^{۱۶}

فقه الحديث

طاغوت، به چند معنا آمده است: ۱) کاهن، ۲) شیطان، ۳) سردمدار ضلال و گمراهی^{۱۷}؛
۴) بت، ۵) هر آن چه به غیر خداوند مورد پرستش و عبادت قرار می‌گیرد.^{۱۸}
طاغوت، گاهی به معنای مفرد می‌آید^{۱۹} و گاهی جمع:
مثال مفرد: «وَقَدْ أَمْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». ^{۲۰}
مثال برای جمع: «أَولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يَخْرُجُونَهُمْ». ^{۲۱}

بررسی سند روایت

هر چند علامه‌ی مجلسی، این روایت را موثق دانسته،^{۲۲} ولی سند آن، خالی از اشکال
نیست، چون، در این سند، «حسین بن مختار» واقع شده است. در وثاقت و ضعف او، چند
قول داریم:

۱- ضعیف بودن؛ شیخ طوسی، تصریح به عدم وثاقت و واقفی بودن او کرده است. بر همین اساس: علامه حلی، او را ضعیف شمرده و مرحوم محقق حلی، در کتاب «المعتبر»، روایتی آورده و سپس فرموده: «این روایت، ضعیف است؛ زیرا در سند آن، حسین بن مختار، واقع شده است.» جمع دیگری نیز مانند مرحوم شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین، او را ضعیف دانسته‌اند. ایشان، در ذیل روایتی فرموده: «این روایت، قابل استدلال بر اثبات حرمت نیست، چون، در سند آن، حسین بن مختار است و او، واقفی مذهب است.»^{۲۳}

۲- وثاقت داشتن؛ ابن عقدة، معتقد به وثاقت او است. مرحوم حلی، نام او را در قسمت دوم کتاب آورده و فرموده است: «او، وافقی است و ابن عقده، به نقل از علی بن الحسن، او را کوفی ثقه خوانده، ولی اعتماد من، بر قول اول است.^{۲۴}» مرحوم خویی، پس از مناقشه در صغرا (واقفی بودن حسین بن مختار) و در کبرا (واقفی بودن مانع از عمل به روایت شخص ثقه نمی‌شود)، او را بدون هیچ اشکالی، جزء موئیقان می‌داند. ایشان فرمودند:

«ذکر العلامة في القسم الثاني و ترك العمل بروايته من جهة بنائه على أنه وافقی، والاصل في ذلك شهادةُ الشیخ في رجاله على وقفه. و يردہ اولاً، أنَّ الوقف، لا يمنع العمل بالرواية بعد كون راويها ثقة، و الحسین بن مختار ثقة.

ثانياً لم يثبت وقفه، لشهادة المفید بأنه من أهل الورع من الشیعة ... وروى في الكافی،^{۲۵} كتاب الحجة، في باب، الإشارة و النص على أبي الحسن الرضا عليه السلام، بسند صحيح، عن الحسین بن مختار، وصیة الكاظم عليه السلام إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام. و رواه الصدوق بسند یعنی صحیحین مثله في العيون. و هذا، لا يجتمع مع وقفه

علی أنَّ سکوت النجاشی و الشیخ فی الفهرست من ذکر مذهبہ و الغمض فیه، شاهد علی عدم وقفه. و کیف کان، فالرجل من الثقات بلا اشكال؟»

انظر

یعنی علامه‌ی حلی، ایشان را در قسمت دوم از کتاب اش (بخش ضعفا) آورده و به روایات او عمل نمی‌کند، به لحاظ این که او واقعی مذهب است. مستند در این نسبت، همان شهادت مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال است. ولی ما، با دو دلیل، این مطلب را رد می‌کنیم:

اولاً، واقعی بودن، مانع از عمل به روایت نمی‌شود، پس از آن که ثابت شود، راوی، ثقه است و حسین بن مختار، ثقه است. ثانیاً، واقعی بودن این شخص، ثابت نیست، چون، شیخ مفید، شهادت داده که او، جزء پرهیزکاران شیعه بوده است.

و مرحوم کلینی، در کافی، کتاب حجت، در باب «نص بر امامت امام رضا علیه السلام» حدیثی را با سند صحیح از حسین بن مختار نقل کرده که متضمن وصیت امام کاظم علیه السلام به امام رضا علیه السلام است. این حدیث را، مرحوم صدوق، با دو سند صحیح، در عيون اخبار الرضا علیه السلام، آورده و این حدیث، با واقعی بودن حسین بن مختار، جمع نمی‌شود.

اضافه بر آن، سکوت مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در فهرست، و سخن نیاوردن از مذهب حسین بن مختار و ایراد نگرفتن بر او، خود، شاهد بر عدم واقعی بودن اوست. به هر حال، این مرد، بدون هیچ اشکال از ثقات است.^{۲۶}

البته بعضی دیگر از معاصران نیز از او دفاع کرده‌اند، همانند مرحوم مامقانی و مرحوم

تستری.^{۲۷}

ولی به سادگی نمی‌توان از کنار تضعیف محقق و علامه‌ی حلی گذشت و آن را نادیده گرفت.

طريق دیگر حدیث

البته، این روایت را مرحوم نعمانی، به سه طریق دیگر، از مالک بن اعین جهنه، از امام محمد باقر علیه السلام در کتاب خود آورده و نقل کرده است:

۱. أخبرنا عبد الواحد بن عبد الله، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن رياح الزهري، قال:

حدّثنا محمد بن العباس بن عيسى الحسيني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه،

عن مالک بن أعين الجهني، عن أبي جعفر الباقر علیه السلام أنه قال:
«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ علیه السلام صاحبها طاغوت.»^{۲۸}

۲ أخبرنا على بن الحسين، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار بقم، قال: حدثنا محمد بن حسان الرازى، قال: حدثنا محمد بن علي الكوفى، عن علي بن الحسين، عن ابن مسکان، عن مالک بن أعين الجهني قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه السلام مثله.^{۲۹}

۳ وأخبرنا على بن أحمد البند نيجى، عن عبيد الله بن موسى العلوى، عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن عبدالله بن مسکان، عن مالک بن أعين الجهنى، قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه السلام مثله.^{۳۰}

بررسی طریق اول نعمانی

در سند آن، «علی بن ابی حمزه بـطائـنی» است. ایشان، از بنیان گذاران مذهب انحرافی وقفیه است. ابن الغضائـر گفته است: «ابن ابی حمزه لـعنه الله، أصل الوقف و أشد الخلق عـدواةً للـولي من بعد ابـی ابراهـیم علـیه السلام؛^{۳۱} خـدا، او را لـعن کـند! او، اساس وقفیه است او، دشمنـترین خـلق نسبـت به عـلی بن مـوسـی الرـضا، اـمام بـعد اـز حـضرـت کـاظـم علـیه السلام^{۳۲} است.»

مرحوم عـلامـهـی حلـی، فرمودـهـ: «او، بـسـیـار ضـعـیـفـ است. وـیـ، بهـ نـقـلـ عـلـیـ بنـ حـسـنـ فـضـالـ، درـوـغـگـوـ وـ متـهمـ است.»^{۳۳} مـرحـومـ آـقـایـ خـوـیـیـ، شـشـ وـجـهـ برـایـ اـثـبـاتـ وـثـاقـتـ اوـ نـقـلـ مـیـکـنـدـ وـ درـ اـبـتـدـاـ مـیـ فـرمـایـدـ: «مـعـرـوفـ، اـینـ اـسـتـ کـهـ اـیـشـانـ، ضـعـیـفـ استـ» وـ درـ آخرـ مـیـ فـرمـایـدـ: «فـلاـ يـمـكـنـ الـحـکـمـ بـوـثـاقـتـهـ وـ بـالـتـیـجـةـ يـعـامـلـ مـعـهـ مـعـاـمـلـةـ الـضـعـفـ؛^{۳۴} مـمـکـنـ نـیـسـتـ ماـ حـکـمـ بـهـ وـثـاقـتـ اوـ کـنـیـمـ. درـ نـتـیـجـهـ، باـ اوـ، مـعـاـمـلـهـیـ ضـعـیـفـ مـیـ شـودـ. ماـ، بـرـایـ رـعـایـتـ اـخـتـصـارـ، بـهـ بـرـرسـیـ هـمـیـنـ شـخـصـ، درـ اـینـ سـنـدـ بـسـنـدـهـ مـیـ کـنـیـمـ.

بررسی طریق دوم نعمانی

در سند آن، «محمد بن حسان رازى» است. ایشان، علاوه بر این که از ضعفا، روایات

کثیری را نقل می‌کند، نه وثاقت و نه عدالت اش ثابت نیست، بلکه طبق صریح ابن الغضائیری، ضعیف است.

مرحوم آقای خویی قده می‌فرماید:

«فالرجل لم تثبت وثاقته، وإن كان ضعفه لم يثبت أيضاً و تضعيف ابن الغضائیری لا يعتمد عليه؛ لأنّ نسبة الكتاب إليه لم تثبت»؛^{۳۴}

پس وثاقت این شخص (محمد بن حسان رازی) ثابت نیست، هر چند ضعف او هم ثابت نشده است/ضعیف او از سوی ابن الغضائیری، از نظر ما، قابل اعتماد نیست؛ چون، نسبت کتاب به او، برای ما ثابت نیست.

پس این طریق نیز ضعیف یا موارد اشکال است. ما، برای رعایت اختصار، از بررسی افراد دیگر این سند نیز، خودداری می‌کنیم.

بررسی طریق سوم

در سند آن، فردی به نام «علی بن احمد بن دنیجی» است. گفته‌اند، او، ضعیف و تناقض‌گو است، و به گفته‌های او توجه نمی‌شود.^{۳۵} علامه‌ی حلی نیز او را در قسم دوم رجال اش آورده و او را ضعیف و تناقض‌گو شمرده و فرموده: «لا يلتفت إلية»؛^{۳۶} بنا بر این، تمامی طرق این روایت، مورد اشکال سندی است و هرگز قابل اعتماد نیست.

بررسی دلالت روایت

مناقشه اول، دعوت به دو گونه است:

۱ دعوت حق؛ دعوت مردم برای به پاداشتن حق و بازگردانیدن زمام امور حکومت به دست اهل بیت علیهم السلام. البته، چنین دعوتی، مورد تأیید امامان معصوم علیهم السلام هست.

۲ دعوت باطل؛ دعوت مردم برای مطرح کردن خود، دعوت باطل است. و مراد از «کل رایة» همین قسم دوم است در مقابل قسم اول؛ یعنی، دعوت، در عرض و مقابل

دعوتِ اهل بیت علیہ السلام باشد، نه در طول و مسیر آن.
بنا بر این، قیام‌های بر مبنای دفاع از حریم اهل بیت و دعوت مردم به سوی آنان،
تخصصاً، از این روایت، خارج است.

ممکن است گفته شود، «حدیث، ظهور دارد در بطلان تمامی قیام‌های قبل قیام
قائم علیہ السلام؛ یعنی ملاک بطلان، این نیست که دعوت برای خود و در عرض نهضت امامان
معصوم علیہ السلام باشد، بلکه ملاک، قبل بودن نهضت و سبقت گرفتن آن بر قیام حضرت
مهدی علیہ السلام است، خواه دعوت، حق باشد و یا دعوت باطل.»

در مقام جواب، دو پاسخ می‌دهیم:
اوّلًا: احتمال قوی این است که روایت، ناظر به بعضی از قیام‌های آن زمان باشد و به
اصطلاح، «قضیه‌ی خارجیه‌ی» است، و ناظر به تمامی قیام‌ها نیست و به اصطلاح،
«قضیه‌ی حقيقیه‌ی» نیست، و ملاک حق و باطل بودن، همان دعوت به طریق مستقیم
است. در روایت امام محمد باقر علیہ السلام نسبت به «رأیة يمانی» فرمود:
«لأنه يدعو الى الحق و الى طريق مستقيم».

ثانیاً، روایات بسیاری از امامان معصوم علیہ السلام وارد شده که بعضی از قیام‌های را که بعدها و
پیش از ظهور امام زمان اتفاق می‌افتد، کاملاً تأیید کرده‌اند و مردم را برای ملحق شدن به
آنان، تشویق می‌کند همانند «رأیة يمانی».

و ما اگر آن روایت را قضیه خارجیه ندانیم، با این روایات، تعارض پیدا می‌کند. اینک،
به دو روایت، اشاره می‌کنیم:

١ عن الباقر علیہ السلام

«لیس فی الرایات رایة أهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی؛ لأنه يدعو
إلى صاحبکم. فإذا خرج الیمانی حرم بيع السلاح على الناس، وكل مسلم،
و إذا خرج الیمانی فانهض إليه؛ فإن رایته رایة هدی. ولا يحل لمسلم أن
يلتوفي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق و إلى
طريق مستقيم.».

یعنی، در میان این قیام‌ها، قیامی هدایت کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. آن پرچم، پرچم هدایت است؛ چون، مردم را به سوی حضرت قائم علیه السلام دعوت می‌کند. پس زمانی که یمانی قیام کرد، فروش سلاح به دیگران حرام است. حتماً، به سوی او بشتاید؛ چون، پرچم او، پرچم هدایت است. و بر احدی سرپیچی و تخلف از او، جایز نیست و هر کسی که تخلف کند، اهل جهنم است؛ چون، یمانی، به سوی حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.

۲ عن الباقي علیه السلام:

«كأني بقوم قد خرجوا بالمشير يطلبون الحق فلا يعطونه، ثم يتطلبوه فلا
يعطونه، فإذا رأوا ذلك، وضعوا سيفهم على عواتقهم، فيعطيون ما سألوه،
فلا يقبلونه حتى يقوموا، ولا يدفعونها إلا إلى صاحبكم. قتلهم شهداء»...^{۳۸}

ترجمه: گویا گروهی قومی را می‌بینم که از سمت مشرق قیام می‌کنند و حق را می‌طلبند، ولی به آنان داده نمی‌شود، دوباره در خواست حق می‌کنند، ولی باز هم به آنان داده نمی‌شود. چون وضع را این گونه ببینند، دست به شمشیر اسلحه برده و قیام می‌کنند. پس به آنان، هر چند بخواهند، داده می‌شود یعنی به خواسته آنان رسیدگی می‌شود ولی آنان نمی‌پذیرند و به قیام و نهضت خود ادامه می‌دهند و زمام امور را در دست گیرند و به احدی جز حضرت مهدی نمی‌سپارند. کشته‌هایی اینان شهید هستند.

نکته‌ی جالب توجه در این روایت، این است که از کشته‌ها و مقتولان در این قیام، به «شهدا» تعبیر شده است و این، به معنای تأیید کامل امام معصوم از این نهضت‌ها است. ۳ هنگامی که در باره‌ی وظیفه‌ی شیعیان در مقابل قیام مختار از امام زین العابدین علیه السلام سوال شد، ایشان فرمود:

«لو ان عبداً زنجياً تعصب لنا اهل البيت، لوجب على الناس موازنته

۳۹»...

یعنی، اگر برده‌ای زنگی، برای یاری ما، عصابه به پیشانی بست و آهنگ قیام کرد، بر مردم، کمک و یاری او واجب است. و من، به تو، محمد بن حنفیه ولایت این امر

(مسئله‌ی مختار) را سپردم، پس هرگونه که صلاح می‌دانی، رفتار کن.» چون آن افراد، این فرمایش را از امام شنیدند، گفتند: «حضرت امام زین العابدین علیه السلام و محمد بن حنفیه، به ما اذن دادند.»

۴ احادیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده که قیام زید شهید را کاملاً تأیید می‌کند، همانند

روایت عیض بن القاسم از امام صادق علیه السلام:

«لا تقولوا: «خرجَ زيد» فإنَّ زيداً كَانَ عالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ. إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفَى بِمَا دَعَاكُمْ. إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانِ مجَمِعٍ لِينْقَضَهُ».»^{۴۰}

یعنی، قیام زید را به رخ نکشید؛ زیرا، او، مردی عالم و راستگو بود و شما را به سوی خود دعوت نکرد، بلکه به سوی آل محمد علیهم السلام و رضایت آنان دعوت کرد. هر آینه، اگر پیروز می‌شد، به وعده‌ی خود وفا می‌کرد. او، در برابر سلطنت و حکومتی قیام کرد که محکم و یک پارچه بود و می‌خواست ارکان آن را متلاشی کند.

مرحوم مجلسی، این روایت را «حسنه» شمرده و به اصطلاح، تأیید کرده است، و جمله‌ی «إنما خرج إلى سلطان...» را بیان برای علت عدم پیروزی قرار داده و فرمود: «أی: لذلک لم یظفر».»^{۴۱}

مناقشه‌ی دوم این روایت، با روایات بسیاری که در باب امر به معروف و نهی از منکر و باب جهاد وارد شده است، منافات دارد.^{۴۲} بویژه آن که بعضی از فقهای معاصر، در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام جهاد ابتدایی را نیز واجب و فتوا به وجوب آن داده‌اند. مرحوم خویی در ملحقات منهاج الصالحين چنین فرمودند:

«وَ قَدْ تَحَصَّلَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الظَّاهِرَ عَدَمَ سُقُوطِ وَجُوبِ الْجَهَادِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ وَ ثَبُوتُهُ فِي كَافَةِ الْأَعْصَارِ لِدِي تَوْفِيرِ شَرائِطِهِ. وَ هُوَ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ، مَنْوَطٌ بِتَشْخِيصِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ ذُوِّ الْخَبْرَةِ فِي الْمَوْضِعِ أَنَّ فِي الْجَهَادِ مَعْهُمْ مَصْلَحةٌ لِلإِسْلَامِ عَلَى أَسَاسِ أَنَّ لَدِيهِمْ قُوَّةٌ كَافِيَّةٌ مِنْ حِيثِ الْعَدْدِ وَ الْعُدْدَةِ لِدَحْرِهِمْ بِشَكْلٍ لَا يَحْتَمِلُ عَادَةً أَنْ يَخْسِرُوا فِي الْمَعْرِكَةِ. فَإِذَا تَوَفَّرَتْ

هذه الشرائطُ عندَهُمْ وَ وجَبَ عَلَيْهِمُ الْجَهَادُ وَ المُقَاتَلَةِ وَ وجَبَ عَلَيْهِمُ الْجَهَادِ
وَ المُقَاتَلَةِ مَعَهُمْ؛»^{٤٣}

یعنی: از مجموع مطالب گذشته، چنین به دست آمد که ظاهراً، وجوب جهاد در دوران غیبت، ساقط نمی شود، بلکه در تمامی زمان‌ها، جهاد، واجب است، البته، در صورت جمع بودن شرایط جهاد. و آن، منوط است به تشخیص اهل خبره کارشناسان مسائل نظامی و آن که جهاد، به مصلحت اسلام است و نیرو و سلاح کافی برای راندن دشمن وجود دارد، به گونه‌ای که هرگز احتمال شکست در جنگ متصور نیست.

پس در این صورت که شرایط جمع است، جهاد و جنگ با آنان دشمن واجب می شود. سپس فرموده است:

«وَ أَمّا مَا وَرَدَ فِي عَدَةٍ مِنَ الرِّوَايَاتِ مِنْ حِرْمَةِ الْخَرْوَجِ بِالسِيفِ عَلَى
الْحَكَامِ وَ خَلْفَاءِ الْجُورِ قَبْلَ قِيَامِ قَائِمَنَا، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَهُوَ أَجْنَبٌ عَنِ
مَسْأَلَتِنَا هَذِهِ وَ هِيَ الْجَهَادُ مَعَ الْكُفَّارِ رَأْسًاً، وَ لَا يَرْتَبِطُ بِهَا نَهَايَةً»^{٤٤}

اما روایاتی که در بارهی حرمت قیام مسلحانه علیه حکام و خلفای ظلم، بیش از قیام حضرت قائم ما وارد شده، پس ربطی به بحث ما ندارد و بیگانه از موضوع ما جهاد با کفار است و آن جهاد مستقیم با کفار است.

گویا مرحوم خویی، اصل روایات را پذیرفته و دلالت آن را نیز قبول کرده، اما مورد آن را قیام علیه حکومت‌های به ظاهر اسلامی می‌داند، نه کفار، ولی با بررسی گسترده‌ی سند و دلالت روایات، ظاهراً، جواب معلوم باشد.

مناقشه سوم، احتمال می‌رود که مراد از «القائم» در روایت «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ القَائِمِ» خصوص حضرت مهدی علیه السلام نباشد، بلکه یک یک ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام باشد. در روایات، کلمه‌ی «قائم» بر همه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام اطلاق شده است. مرحوم کلینی هم در کتاب کافی، بابی را به عنوان: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ كُلُّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ» عنوان کرده و سه روایت را هم در آنجا آورده است:

۱ عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عَلَيْهِ الْأَنْبَاءُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ، فَقَالَ:

«كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّىٰ يَحْبَى صَاحِبُ السَّيفِ...»^{۴۵}؛

يعنى، همهی ما، قائم به امر خداوند هستیم.

۲ عن الحكم بن أبي نعيم ...: أتَيْتُ أبا جعفر عَلَيْهِ الْأَنْبَاءَ ... فَقَالَ:

«يا حكم! كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ». قلت: «فَأَنْتَ الْمَهْدِي؟» قال: «كُلُّنَا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ». قلت:

«فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيفِ؟» قال: «كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيفِ وَوارثُ السَّيفِ»^{۴۶}

امام، به حکم که در بارهی «قائم به امر خداوند» سؤال می‌کرد، فرمود: «همهی ما ائمه قائم به امر و دستور خداوند هستیم». البته، این مناقشه را بعضی از اعلام^{۴۷} معاصر فرموده‌اند، ولی گمان می‌رود که این، نه تنها دفع اشکال نمی‌کند، بلکه دامنهی اشکال را گسترده‌تر می‌کند، زیرا، معنای آن، زیر سؤال بردن تمامی قیام‌ها در تمامی دوران حضور ائمه‌ی طاهرين عَلَيْهِمُ الْأَكْلَمُ باشد. لذا به مناقشات اول و دوم بسنده می‌کنیم.

البته، روایات دیگری را در وسائل و مستدرک نقل کرده‌اند، ولی یا صراحة در موضوع ندارد و یا مبتلا به اشکال سندی است و یا بالاخره توجيهات واضح و روشنی دارد. شاید، تنها روایاتی که خیلی صراحة در موضوع داشت، همین دو روایت کافی و نعمانی بود.

اکثراً، همین دو روایت را مورد استناد قرار می‌دهند و لذا از پرداختن به سایر نصوص، خودداری می‌کنیم، مگر این که بعدها، نیازی در مطرح کردن بینیم.

پی نوشت ها:

١. الكافي، ج ٨، ص ٢٦٤، ح ٣٨٢؛ وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٥٠، ح ١، باب ١٣.
 ٢. مراة العقول، ج ٢٦، ص ٢٥٦.
 ٣. رجوع شود به کتاب معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ١٦٠.
 ٤. مراة العقول، ج ٢٦، ص ٢٥٩.
 ٥. الغيبة، نعmani، ص ١٩٩، باب ١١، ح ١٤، مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٣٧.
 ٦. معجم رجال الحديث، ج ٢، ص ١٦٨ و ح ١١، ص ١١٠ و ح ١٧، ص ١٨٥؛ مستدرکات علم الرجال، ج ١، ص ٣٧٨.
 ٧. رجال نجاشی: ٨٨، معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ١١٨.
 ٨. معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ١١٨.
 ٩. قاموس الرجال، ج ٢، ص ٦٨٢.
 ١٠. مستطرفات السرائر، ص ٤٨، ح ٤، وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٥٤.
 ١١. رجال النجاشی.
 ١٢. تتفیح المقال، ج ١، ص ٨٧.
 ١٣. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ٣.
 ١٤. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٦٢، بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ١٢٣.
 ١٥. دراسات في ولاية الفقيه، ج ١، ص ٢٢٢.
 ١٦. الكافي، ج ٨، ص ٢٩٥، ح ٤٥٢، وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٥٢، ح ٦، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٤٣.
 ١٧. مراة العقول، ج ٢٦، ص ٣٢٥.
 ١٨. شرح اصول کافی مولی صالح مازندرانی، ج ١٢، ص ٣٩١، مراة العقول، ج ٢٦، ص ٣٢٥.
 ١٩. همان.
 ٢٠. نساء: ٦٠.
 ٢١. بقره: ٢٥٧.
 ٢٢. مراة العقول، ج ٢٦، ص ٣٢٥.
 ٢٣. تتفیح المقال، ج ١، ص ٣٤٤.
٢٤. خلاصۃ الأقوال، ص ٣٣٨، شماره ١٣٣٣.
٢٥. الكافي، ج ١، ص ٣١١، ح ١.
٢٦. معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٨٦.
٢٧. قاموس الرجال، ج ٣، ص ٥٣٢.
٢٨. الغيبة، نعmani، ص ١١٤، باب ٥، ح ١١ و ١٢.
٢٩. همان، ح ١١.
٣٠. همان، ح ١٢.
٣١. معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٢١٤؛ قاموس الرجال، ج ٧، ص ٢٧٣.
٣٢. خلاصۃ الأقوال، ص ٣٦٢، شماره ١٤٢٦ و ص ٤٢١، شماره ١٧١٧.
٣٣. معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٢٢٦.
٣٤. معجم رجال الحديث، ج ١٥، ص ١٩١.
٣٥. معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٢٥٦، شماره ٧٩١٠، قاموس الرجال، ج ٧، ص ٣٦٣.
٣٦. خلاصۃ الأقوال، ص ٣٦٩، شماره ١٤٥١، تتفیح المقال، ج ٢، ص ٢٦٨.
٣٧. الغيبة، النعmani، ص ٢٥٥، باب ١٤، ذیل حدیث ١٣.
٣٨. همان، ص ٢٧٣، باب ١٤، ح ٥٠، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٣٦٦.
٣٩. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٢٦٥.
٤٠. کافی، ج ٨، ص ٢٦٤، ح ٢٦١.
٤١. مراة العقول، ج ٢٦، ص ٢٥٦.
٤٢. وسائل الشيعة، ج ١٥ و ١٦.
٤٣. ملحق منهاج الصالحين، ص ٣٦٨.
٤٤. همان، ص ٣٦٨.
٤٥. کافی، ج ١، ص ٥٣٦.
٤٦. همان.
٤٧. دادگستر جهان، ص ٢٩٥.

